

**امیر سعیدزاده، قهرمان کتاب «عصرهای کریسکان» به‌هم‌زمان شهیدش پیوست**

# نماد دفاع جانانه کردهای اهل سنت از جمهوری اسلامی

ر هبر انقلاب در بخشی از تقریظ خود بر «عصر های کریسکان» که اسفند سال گذشته رونمایی شد، نوشته‌اند: «با این که نیروهای مبارز کُردِ طرف‌دار جمهوری اسلامی را از نزدیک دیده‌و شناخته‌ام، آن‌چه‌از فداکاری‌های آنان در این کتاب آمده، برایم کاملاً جدید و اعجاب‌آور است»

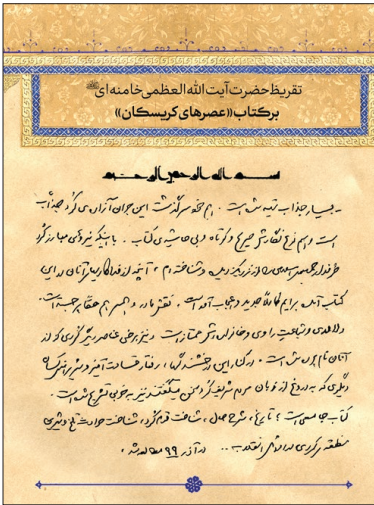
**جواد نوائیان رودسری** – (بسیار جذاب تپیه

شده است؛ هم خود سر گذشت این جوان آزاد ه کرد جذّاب است و هم نوع نگارش صریح و کوتاه و بی حاشیه کتاب. با این که نیروهای مبارز کرد طرف‌دار جمهوری اسلامی را از نزدیک دیده‌و شناخته‌ام، آن‌چه‌از فداکاری‌های آنان در این کتاب آمده، برایم کاملاً جدید و اعجاب‌آور است. نقش مادر و همسر هم حقّاً برجسته است. دل‌آوری و شجاعت راوی و خانواده‌اش ممتاز است و نیز برخی عناصر دیگر کردی که از آنان نام برده شده است. «این‌ها فرزانهایی است از تقریظ‌ر هبرانقلاب بر کتاب «عصر های کریسکان»، روایت زندگی سراسر مصداقت و ایثار امیر سعیدزاده، مبارزی مقاوم از خطه قهرمان‌پرور کردستان، یکی از رزمندگان اهل سنت که سال‌ها برای عظمت اسلام و ایران جنگید؛ دیروز امیر سعیدزاده که به «سعید

سردشتی» هم شهرت داشت، به‌هم‌زمان شهیدش پیوست. اوسال‌ها از عوارض قرار گرفتن در معرض تسلیحات شیمیایی رژیم صدام رنج برد، ۸۰در صد از ریه‌اش از بین رفت، اما عاشق ایران بودو دلیل کینه‌و دشمنی وطن‌فروشان نسبت به‌خودش را، همین‌می‌دانست؛ می‌گفت: «من خودم کُردهستم و به کرد بودن خودم افتخار می‌کنم‌و از کرد ایرانی که تمامیت ارضی ایران را پاس بدارد هم دفاع و حمایت می‌کنم. کرد را نباید با دموکرات، کومله و احزاب شناخت؛ چون کرد یک فرهنگ و یک باور است. کرد، دموکرات و کومله نیست. کرد وطنش را نمی‌فروشد. کرد در آغوش بعث نمی‌رود. این‌ها به اسم خلق کُرد، خلق کُرد را بدنام کردند.» حالا، راوی آن روایت‌های شورانگیز، از بند تن خاکی‌رها شده‌و به‌سوی معبوداوج گرفته‌است.

■ **باید دوباره بخوانی**

«عصر های کریسکان» یادآور یک حماسه است؛ حماسه‌ای که هنوز ابعادش را، چنان که بایدو شاید، نشناخته‌ایم. باید کتاب را به‌دست بگیردی تا بفهمید چه خبر است! انگار از سطر سطر آن آتش می‌بارد، هر گزارش آن دل‌را به‌جوش و خروش می‌آورد و تو، وقتی از مسیر زندگی امیر سعیدزاده، با قلم بی‌نقص کیانوش گلزار غائب‌عبور می‌کنی، می‌فهمی که چرا مرتضی سرهنگی، با آن همه سابقه در فعالیت‌های ادبی و تلاش برای زنده‌نگه‌داشتن حوزه ادبیات مقاومت، وقتی می‌خواهد احساسش را درباره



«عصر های کریسکان» بیرون بریزد، می‌گوید: «بعد از این که کتاب عصر های کریسکان را خواندم، از فشاری که این کتاب به من وارد کرد، سکنه کردم و در بیمارستان بستری شدم؛ چون من را خیلی اذیت کرد. اذیت به معنای این که آقای سعیدزاده و خانواده‌شان رنج زیادی را تحمل کردند و در این رنج، امیدهم داشتند. سرهنگی در بیان خودش، اصلاً اغراق نمی‌کند. کریسکان، نام دره‌ای بود که شهید سعیدزاده، چهار سال دوران اسارتش را نزد فرقه دموکرات کردستان عراق، در آن سپری کرد؛ او به‌یاد آن عصر های مخوف، زمانی که در زندان را برای صدا کردن هم‌ندانش بازمی‌کردند تا به‌سوی چوخه اعدام هدایتشان کنند، نام «عصر های کریسکان» را برای خاطراتش پسندید. وقتی کتاب را می‌خوانی، شگفت‌زده می‌شوی از این همه پایداری، از این همه ایمان و از این همه وطن‌دوستی؛ اصلاً تو را از خود بی‌خود می‌کند و می‌فهمی که باید تاریخ مقاومت مر دمان خطه قهرمان کردستان را دوباره بخوانی، درباره بمباران شیمیایی سردشت، بیشتر بدانی و از دره‌های یک همسر، در چهار سال دوران اسارت همسرش، اطلاعات بیشتری به‌دست آوری.

■ **بانویی که به روایت معنا می‌دهد**

یک طرف این ماجرای حیرت‌انگیز، بانویی مقاوم ایستاده است که حضورش، به حماسه و ایثار معنا و مفهومی قوی‌تر می‌دهد. زنی که طی چهار سال، هر هفته، با صدای زنگ تلفن، دست

ودلش لرزیده و در حالی گوشی را بر داشته است و یک نفر از آن طرف خط، ناجوانمردانه عواطف و احساسات او را نشانه می‌گرفته و می‌گفته: «چرا لباس سیاه نپوشیدی؟ برو عزای همسرت را بگیر که اعدام شده است!» تحمل عذابی به این حجم، یک قلب بزرگ می‌خواهد و سُعدا حمزه‌ای، صاحب چنین قلبی است. اصلاً ماجرای امیر سعیدزاده، بدون مقاومت‌های سترگ سُعدا، چیزی کم دارد؛ این است که وقتی در فصلی از



کتاب، خاطرات را از زبان سُعدا می‌خوانی، حال و هوای روایت کلی تغییر می‌کند و اصلاً عوض می‌شود. او در جایی گفته است: «اصلاً یک ثانیه هم در خدمت کردن به شوهرم شک نکردم و پایه‌پایش بودم؛ چون برای مملکت و ایشان بود. من واقعاً ایشان را تحسین می‌کنم که این قدر به نظام و وطنش علاقه‌مند است. من اصلاً حرف و اعتراضی برای گفتن نداشتم. واقعاً با من مهربان‌اند و ثانیه‌هایی که با هم زندگی کردیم،

## ادب و هنر

ادبی

نامزدهای جایزه جلال آل احمد معرفی شدند



داوران و نامزدهای چهار بخش داستان بلند و رمان، مجموعه داستان کوتاه، نقد ادبی و مستندنگاری، در چهاردهمین دوره جایزه ادبی جلال آل احمد، معرفی شدند. به گزارش خبرآنلاین، نشست خبری چهاردهمین دوره جایزه ادبی جلال آل احمد، با حضور علی رمضان، مدیرعامل خانه کتاب و ادبیات ایران، مریم بصیری، دبیر علمی جایزه و غلامرضا طریقی، دبیر اجرایی جایزه برگزار شد. در بخشی از این نشست، داوران و نامزدهای بخش‌های مختلف این دوره از جایزه ادبی جلال آل احمد، معرفی شدند. در بخش داستان بلندو رمان، کتاب‌های «بی‌نام پدر» نوشته سیدمیثم موسویان (کتاب چمکران)، «پری کشی» اثر علیرضا حسن‌زاده (مروارید)، «پیامبر بی‌معجزه» به قلم محمدعلی رکنی (نشر صاد)، «سونات لال» نوشته میترا معینی (نیم‌خا) و «ماه‌هنگین، ماه سرخ» اثر رضا جولایی (نشر چشمه) به عنوان نامزدهای این بخش معرفی شدند. در بخش مجموعه داستان کوتاه، کتاب‌های «آماهه ترور باش» نوشته علی براتی کجوان (نشر صاد)، «ح. دو چشم» اثر محبوبه حاجیان‌نژاد (سوره مهر)، «ساعت دنگی» به قلم محمداسماعیل حاجی‌علیان (سوره مهر) و «قدیس دیوانه» نوشته احمدرضا امیری‌سامانی (نشر صاد) به عنوان نامزد معرفی شدند. همچنین از زنده‌یاد اصغر عبداللهی، نویسنده اثر «هاملت در نیم‌باران»، منتشرشده توسط نشر چشمه در یخش مجموعه داستان کوتاه تجلیل ویژه می‌شود.

■ **«بادبادک‌باز» روی صحنه می‌رود**

نسخه نمایشی رمان «بادبادک‌باز»، نوشته خالد حسینی، در تئاتر برادوی آمریکا به روی صحنه می‌رود. به گزارش ایسنا، رمان «بادبادک‌باز» نوشته خالد حسینی که در سال ۲۰۰۳ منتشر شد، داستانی است درباره مردی که در افغانستان به دنیا آمده و زندگی‌اش تحت تأثیر شکست در محافظت از یک دوست دوران کودکی‌اش قرار گرفته است. در سال ۲۰۰۷ «مارک فورستر» فیلمی با اقتباس از این رمان ساخت که نامزد دریافت جایزه اسکار شد. کتاب «بادبادک‌باز» در صدر فهرست پرفروش‌ترین‌های «نیویورک تایمز» نیز قرار گرفت و نخستین اثر یک نویسنده افغان به زبان انگلیسی محسوب می‌شود. متن نسخه نمایشی «بادبادک‌باز» را «متئو اسپنگلر» نوشته که نخستین بار در سال ۲۰۰۷ در دانشگاه سن خوزه کالیفرنیا به روی صحنه رفت و از آن زمان تاکنون در کشورهای مختلفی در سراسر جهان اجرا شده است.

■ **قرار دادی که با خدا امضا شد**

یکی از چیزهایی که با خواندن داستان «عصرهای کریسکان» به ذهنت می‌رسد، این است که برای خدمت به دین و میهن، لازم نیست درجه داشته باشی، اصلاً نیازی به مقام و موقعیت نیست؛ حتی نباید منتظر زمانی که برایت کف بزند و تحسینت کنند. می‌فهمی که عقیده ایمانت، همان ظرفیتی است که باید به آن تکیه کنی و نردبانی می‌شود که تو را تا بالاترین درجه‌های رساند و رای شهادت را برانده‌ات می‌کند. شهید امیر سعیدزاده می‌گفت که اسیر شده، اما هیچ وقت تسلیم نشده‌است، می‌گفت که هنوز سرباز صفر است! اما من می‌گویم اوسرباز صفری است که همه درجه‌ها و ستاره‌های مدعیان عالم، نمی‌توانند به اندازه خاک کفشش ارزش داشته باشند. شهید سعیدزاده، دردهای زیادی بر جسم داشت، خودش تعریف می‌کرد: «الآن هشتاد در صد از ریه‌هایم از بین رفته و بیست درصدش مانده است. خیلی اذیت می‌شوم، ولی سعی می‌کنم روحیه خودم را نگه دارم و تا جایی که نفس دارم، وانمود کنم که سالم‌تا دشمن ضعف من را نبیند.» او را که تا پایان عمر، مرگ در ایران را به‌زندگی مرفه‌تر خارج ترجیح می‌داد، دایم تهدید می‌کردند؛ امنیت نداشت، اما شکایتی هم نمی‌کرد. شهید سعیدزاده معتقد بود که قرار داشت با خدا امضا کرده‌است: «الآن من واقعاً امنیت ندارم. البته برایم هم مهم نیست؛ چون این راه را داوطلبانه انتخاب کردم و با خدا قرار داد بستم. من به‌خاطر درجه‌به‌جنگ نرفتم. من دوسال مسئول امور مالی کل سپاه سردشت بودم. مسئول امور مالی سمت کمی در سپاه نیست. آن موقع نقدی پول به من می‌دادند. مثلاً نزدیک عملیات که می‌شد، ده هزار نفر نیرو می‌آمد. من اسامی را می‌نوشت‌م و به‌استان می‌رفتم و برایشان پول می‌آوردم. در عملیات تعداد زیادی شهیدی می‌شدند و پولشان پیش من می‌ماند. آن موقع می‌توانستم پول را خودم بردارم، ولی تمام پول را به‌استان عودت می‌دادم. من برای پول و مقام نرفتم. من قرار دادم با خدا برای پول، درجه و مقام نبوده‌و نیست.»



غلط نویسیم

واژه‌را به گمان این که فارسی است، با حرف «ت» و به‌صورت «ختمی» می‌نویسند. اما این واژه عربی است و به‌صورت «خطمی» نوشته می‌شود.

■ **خواه ناخواه، خواهی نخواهی**

این دوتر کبیرا گاهی به‌صورت «خواه‌وناخواه» و «خواهی‌ونخواهی» می‌نویسند، اما تلفظ‌و املا‌ی درست آن‌ها «خواه‌ناخواه» و «خواهی‌نخواهی» بدون «واو عطف» است.

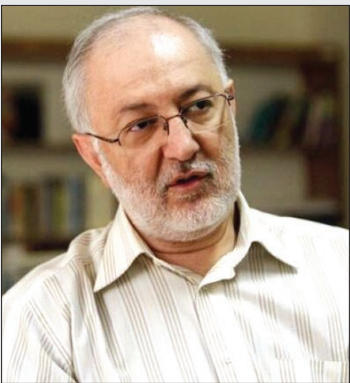
بر گرفته‌از کتاب «غلط‌نویسیم»؛ ابوالحسن نجفی

■ **تهویه‌هوا**

تهویه‌خود به معنای «عوض کردن هوا» یا «هوا دادن» است و نیاز به واژه هوا ندارد. بنابراین ترکیب تهویه هوا حشو است و بهتر است از کاربرد آن خودداری شود. به جای «دستگاه تهویه هوا» می‌توان به سادگی گفت: «دستگاه تهویه».

■ **خطمی**

به معنای «نوعی گیاه گلدار» است. بعضی این



مختصر، اما خواننده برای اولین بار در کتاب صف‌آرایی گروه‌های انقلابی و اسلامی در مقابل گروهک‌های کومله، دموکرات، مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی خلق را مشاهده می‌کند، تقابلی که از همان سال ۵۷ تا سال ۱۳۷۴ علی‌رغم فراز و نشیب‌های متعدد سایه سنگین خود را بر تمام حوادث کردستان و زندگی مردم آن منطقه و به خصوص بر زندگی سعیدو سُعدا می‌گستراند. در لابه‌لای مرور این تقابل‌ها، آشنایی و تمایل خانواده‌های این دختر و پسر و سپس در فاصله زمان کوتاهی خواستگاری و نشان‌و نامزدی و عقدآنان نیز صورت‌تحقق می‌یابد.

■ **رنجی که همه می‌برند**

از فصل چهارم، گویی زندگی سعید و سُعدا نمونه کوچکی می‌شود از رنج‌ها و تلخی‌هایی که بر مردم آن منطقه تحمیل می‌شود. حالا علاوه بر گروهک‌هایی ضد انقلاب، دولت عراق هم تعرضات هابی علیه سرزمین آبا و اجدادی ایرانیان را آغاز می‌کند و در همان اوایل مصطفی، برادر سعید به شهادت می‌رسد و همسر شهید باقی می‌ماند. حسن مسئولیت سرپرستی

■ **ایثارگری‌های یک‌بانو**

«فصل بعدی از زبان سُعدا است و همچنان